



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - بررسی احتمال اول در کلام
شیخ انصاری
سال نهم
جلسه: ۳۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم در مقابل مشهور که قائل به تبعیت و جوب مقدمه از جوب ذی المقدمه از حیث اطلاق و اشتراط می باشند، سه قول دیگر منکر این تبعیت می باشند.

قول اول، قول صاحب معالم بود که به نحوی انکار تبعیت کردند (علی ما نسب الیه).

قول دوم قول شیخ انصاری است که ایشان نیز (علی ما نسب الیه) انکار تبعیت کردند یعنی گفتند جوب مقدمه تابع و جوب ذی المقدمه نیست. و جوب مقدمه همواره مقید به قید قصد توصل به ذی المقدمه است.

بعد از این که اصل این انتساب را مورد مناقشه قرار دادیم که اساساً کلام شیخ انصاری در مقام بیان مشروطیت و جوب مقدمه به شرط خاصی نیست؛ بلکه در واقع ایشان شرط عبادیت و راه تحقق عبادیت در مقدمه را بیان کردند. بعد از بررسی این مطلب (علی فرض صحت انتساب) باید این سخن را فی نفسه مورد بررسی قرار دهیم که بالاخره آیا و جوب مقدمه می تواند مشروط به شرط قصد توصل به ذی المقدمه شود یا خیر؟

عرض شد که در کلام شیخ انصاری سه احتمال است (که البته آن چه با کلام منقول از ایشان سازگارتر است، احتمال سوم است و ما در بدو امر همان را به عنوان تفاوت نظر صاحب معالم و شیخ انصاری ذکر کردیم) حال باید بر طبق هر سه احتمال این کلام را بررسی کنیم.

بررسی احتمال اول

طبق احتمال اول خود و جوب مقید می شود به قصد توصل به ذی المقدمه. آن هم به نحو قضیه شرطیه. آیا این احتمال قابل قبول است یا خیر؟ ابتدا امکان این احتمال را ثبوتاً باید بررسی کنیم. سپس وقتی ثبوتاً ممکن بود در مرحله اثبات باید دلیلش را مورد بررسی قرار دهیم. لذا ابتدا باید دید ثبوتاً این احتمال قابل پذیرش است.

احتمال اول این بود که کلام شیخ انصاری همان سخن صاحب معالم است با یک خصوصیت زائد. صاحب معالم فرمود: و جوب نصب سلم به عنوان مقدمه، مشروط است به اراده کون علی السطح، و جوب مقدمه مشروط به اراده ذی المقدمه است. شیخ انصاری

نیز همین سخن را می گوید. ایشان می فرماید: مقدمه در صورتی واجب است که مکلف اراده ذی المقدمه را داشته باشد آن هم از طریق ذی المقدمه. اگر این اضافه را در قالب همان مثال بگوییم عبارت است از «يجب نصب السلم بشرط اراده الكون على السطح من طريق نصب السلم» این اضافه همین «من طريق نصب سلم» است. یعنی شیخ انصاری می گوید: نردبان گذاشتن در صورتی واجب است که قصد بالای پشت بام رفتن باشد به اضافه این که رفتن به بالای پشت بام از همین طریق نصب نردبان باشد.

اشکال اول

عرض کردیم شیخ انصاری به صاحب معالم اشکال کردند. ایشان ابتدا مقدمه ای بیان کردند و آن این که به طور کلی مقید کردن وجوب یک شیء به اراده خود آن شیء محال است. فارغ از بحث مقدمه و ذی المقدمه فی نفسه اگر وجوب چیزی مقید شود به اراده خود آن چیز یا لغو است یا تحصیل حاصل. زیرا معنای مقید کردن وجوب یک شیء به اراده آن شیء این است که قبل از تعلق بعث و امر و وجوب، اراده حاصل است. اگر اراده به کاری محقق شده باشد دیگر وجوب و امر و بعث کارآیی خود را از دست می دهد و تحصیل حاصل است، امر و دستور دادن برای تحریک عبد به سوی مطلوب است. اگر مولا به عبد خود دستور می دهد برو از بازار چیزی بخر و برای من بیاور، غرضش از امر کردن این است که عبد تحریک شود و برود آن چیزی که مولا می خواهد را برای او تهیه کند. فلسفه امر و دستور این است و الا اگر این امر نباشد عبد کاری را انجام نمی دهد و این امر است که او را وادار به کاری می کند. حال اگر عبد خودش قصد و اراده این کار را داشته باشد. یعنی قبل از این که مولا دستور بدهد خود عبد قصد رفتن به بازار جهت تهیه مطلوب مولا را داشته باشد، یعنی خود به خود حرکت در او حاصل است. در این صورت آیا امر و دستور به این عبدی که خودش متحرک شده است برای همان منظور لغو نیست؟ ممکن است بگویید تأکید است یا یاد آوری است، کاری با آن ها نداریم. منظور ما از امر، امر به منظور تحریک به سوی مطلوب، تحصیل حاصل است پس اگر اول اراده باشد و وجوب بخواهد مشروط به اراده باشد یعنی وجوب متاخر از اراده است و وجوب مقید به اراده آن شیء لغو است و تحصیل حاصل است. این دلیل شیخ انصاری بود برای عدم امکان تقید وجوب یک شیء به اراده همان شیء.

سپس شیخ انصاری در مقام اشکال به صاحب معالم از این مطلب استفاده کردند و گفتند: اگر وجوب یک شیء که مقدمیت دارد برای شیء دیگر، به اراده ذی المقدمه مقید شود نتیجه اش همان است که کانه وجوب شیء به اراده خود شیء مقید شود. درست است که مقدمه یک چیز است و ذی المقدمه چیز دیگری است. در واقع به حسب ظاهر اگر ما وجوب مقدمه را مقید کنیم به اراده ذی المقدمه ربطی به این مطلبی که بیان شد ندارد. زیرا طبق این مطلب وجوب شیء نمی تواند مقید شود به اراده خود آن شیء؛ ولی اگر وجوب یک شیء مثل مقدمه مقید شود به اراده شیء دیگر مثل ذی المقدمه اشکالی ندارد و این محذور پیش نمی آید. شیخ انصاری فرمودند همان محذور این جا نیز پیش می آید. زیرا بین اراده ذی المقدمه و اراده مقدمه ملازمه است و اگر ذی المقدمه اراده شود کانه مقدمه اراده شده است. پس مثل این می ماند که با یک واسطه به همان محذور بر می گردیم. اگر وجوب مقدمه را مقید کنیم به اراده ذی المقدمه، بازگشتش به اشتراط و تقید وجوب مقدمه است به اراده خود مقدمه. زیرا بین اراده ذی المقدمه و اراده مقدمه ملازمه است. اگر اراده به لازم شیء شود مثل این است که اراده به خود آن شیء شده است. این اشکالی بود که شیخ انصاری به صاحب معالم کردند و بر اساس آن قصد داشتند بگویند، امکان ندارد وجوب شیء را مشروط به اراده ذی المقدمه کنیم، با این بیانی

که گفته شد. یعنی نمی‌توانیم بگوییم: «یجب عليك نصب السلم ان اردت الكون على السطح» نصب نردبان بر شما واجب است اگر اراده کنی رفتن به بالای پشت را.

لذا همین اشکالی که شیخ انصاری به صاحب معالم کردند (البته ما این اشکال را به صاحب معالم وارد ندانستیم و در آن مناقشه کردیم و گفتیم این اشکال وارد نیست) به خود شیخ انصاری وارد است.

سخن شیخ انصاری و مدعای ایشان همان مدعای صاحب معالم است: ایشان می‌فرمایند وجوب مقدمه مشروط و مقید به قصد توصل به مقدمه الی ذی المقدمه است. فرق این سخن با حرف صاحب معالم در این است که ایشان زائد بر اراده ذی المقدمه یک امر دیگر را نیز دخیل می‌داند. طبق نظر صاحب معالم «یجب نصب السلم اذا اردت الكون على السطح» طبق نظر شیخ انصاری وجوب مقدمه به این نحو است «یجب نصب السلم اذا اردت الكون على السطح من طریق نصب السلم» این تعبیر «من طریق نصب سلم» اضافه است. کانه طبق نظر شیخ انصاری وقتی قصد توصل به ذی المقدمه شرط می‌شود؛ در قصد توصل ما دو اراده داریم: ۱. اراده ذی المقدمه. ۲. اراده مقدمه.

پس در واقع طبق نظر صاحب معالم وجوب مقدمه مشروط به یک اراده شده که آن نیز اراده ذی المقدمه است. «یجب نصب السلم اذا اردت الكون على السطح» وجوب مقدمه یعنی نصب نردبان مشروط شده به اراده ذی المقدمه یعنی «كون على السطح» پس شرط عبارت است از یک اراده. اما طبق نظر شیخ انصاری دو اراده داریم: اول؛ اراده ذی المقدمه (همان چیزی که صاحب معالم گفته است) و یک اضافه دیگر نیز دارد زیرا می‌فرماید: «اذا اردت الكون على السطح من طریق نصب سلم» پس هم ذی المقدمه را باید اراده کند و هم مقدمه را؛ زیرا این خصوصیت «من طریق نصب السلم» جزئی از شرط است. یعنی وجوب مقدمه کانه مشروط شده به دو اراده هم اراده ذی المقدمه و هم مقدمه. لذا وقتی سخن شیخ انصاری را تحلیل می‌کنیم نتیجه اش این می‌شود که فی الواقع وجوب مقدمه طبق نظر ایشان مشروط به دو اراده شده است. یعنی کانه صاحب معالم وجوب مقدمه را مشروط کرده به یک اراده ولی وجوب مقدمه طبق نظر شیخ انصاری مشروط شده به دو اراده.

نتیجه این است که به هر حال شیخ انصاری همان مشکلی که صاحب معالم با او درگیر بود، خود ایشان با آن مواجه است. زیرا اگر وجوب مقدمه مثل «نصب سلم» مقید شود به اراده ذی المقدمه یعنی «كون على السطح» تحصیل حاصل و لغو است. زیرا وقتی اراده به چیزی باشد، یعنی خودش متحرک شده و حرکت کرده. شخصی که قصد انجام کاری را داشته باشد دیگر هل دادن او از طریق امر و بعث و دستور لغو و تحصیل حاصل است. این اشکال در کلام شیخ انصاری نیز وجود دارد. طبق نظر شیخ انصاری (با بیانی که شد) وجوب مشروط شده به اراده ذی المقدمه و اراده مقدمه زیرا شرط در ما نحن فیه دو اراده است. یعنی تا اراده ذی المقدمه نباشد وجوب نیست و تا اراده مقدمه نباشد وجوب نیست و این همان معنای شرط است. اذا انتفى الشرط انتفى المشروط اگر شرط نباشد مشروط نیز وجود ندارد تمام شروط همین گونه هستند اگر زید آمد اگر امش کن و اگر نیامد وجوب اکرام از بین می‌رود این جا نیز اگر اراده کون على السطح باشد نصب سلم واجب می‌شود نصب نردبان در صورتی واجب است که قصد اراده رفتن به پشت بام باشد پس اول باید اراده رفتن به پشت بام بشود تا مقدمه واجب شود طبق نظر شیخ انصاری یک اراده نیز باید به مقدمه متعلق شود زیرا مطابق نظر شیخ انصاری «یجب نصب السلم اذا اردت الكون على السطح» ولی من «طریق نصب السلم». «من طریق نصب السلم» مساوی با این است که باید مقدمه یعنی نصب سلم نیز اراده شود تا از طریق آن به بالای

پشت بام برود. پس در هر حال وجوب مقدمه متاخر می شود از دو چیز هم اراده ذی المقدمه و هم اراده مقدمه. قبلا معلوم شد وجوب مقدمه اگر متاخر شود از اراده مقدمه فی نهایت الفساد. اگر وجوب یک شیء مشروط شود به اراده خود آن شیء به طریق اولی مشکل تحصیل حاصل و فساد پیش می آید. اگر وجوب مقدمه به اراده ذی المقدمه مشروط شود، به حسب ظاهر دو چیز هستند. اما می گوئیم بین مقدمه و ذی المقدمه ملازمه است و در واقع بر می گردد به مقدمه؛ اما طبق بیان شیخ انصاری اصلا از اول و بدو امر و به حسب ظاهر نیز وجوب یک شیء مشروط شده به اراده خود شیء. زیرا طبق نظر شیخ انصاری قصد توصل به ذی المقدمه از طریق مقدمه پای دو اراده را وسط می کشد یکی اراده به مقدمه و یکی اراده به ذی المقدمه. کانه وجوب مقدمه مشروط به دو اراده است و مقدمه به شرطی واجب است که هم اراده مقدمه وجود داشته باشد و هم اراده خود ذی المقدمه. اگر این چنین باشد دیگر لازم نیست که از راه ملازمه بین اراده ذی المقدمه و اراده مقدمه مشکل را بیان کنیم. زیرا ظاهر بیان شیخ انصاری این است که وجوب مقدمه را مشروط کرده به اراده خود مقدمه و این به معنای ورود همان اشکالی است که شیخ انصاری به صاحب معالم کرده. البته بیان شده که ممکن نیست وجوب مقدمه مشروط شود به وجوب ذی المقدمه زیرا همان مشکل لغویت و تحصیل حاصل پیش می آید. این جا خیلی راحت می گوئیم عبد خودش مقدمه را اراده کرده و واجب کردن مقدمه دیگر تحصیل حاصل است.

با توضیحاتی که داده شده روشن می شود که اشکالاتی که در بررسی کلام صاحب معالم بیان کردیم دیگر بر کلام شیخ انصاری وارد نمی شود. زیرا در آن بحث گفتیم اشکال شیخ انصاری به صاحب معالم وارد نیست اما این جا دیگر نمی توانیم طبق این بیان جلوی اشکال شیخ انصاری را به خودشان بگیریم. زیرا صاحب معالم وجوب مقدمه را مشروط کرده به اراده ذی المقدمه و می توانستیم جواب شیخ انصاری را رد کنیم اما این جا این راه بسته است زیرا اراده مقدمه نیز خودش یکی از اجزاء شرط است کانه شرط ما دو جزء دارد. کانه وجوب مقدمه مشروط شده به دو جزء؛ هم به اراده ذی المقدمه و هم به اراده مقدمه. اگر محذور و مشکل جزء اول شرط را بتوانیم بر طرف کنیم و اشکال را وارد ندانیم اما در مورد اشکالی که مربوط به شرط دوم است کاری از دستان بر نمی آید. لذا احتمال اول کلام شیخ انصاری مبتلا به اشکالی است که خود ایشان به صاحب معالم کردند و سخن شیخ انصاری قابل قبول نیست

اشکال دوم

محقق خراسانی در اشکال به صاحب معالم فرمودند: به طور کلی اگر بخواهیم بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه از حیث اطلاق و اشتراط تفکیک کنیم خلاف بداهت عقل است. بحث در این است که وجوب ذی المقدمه وجوب نفسی است، وجوب مقدمه وجوب غیره است. امکان ندارد وجوب نفسی که وجوب غیره از آن متولد و مترشح می شود یا به تعبیر محقق خراسانی وجوب نفسی که علت وجوب غیره است مشروط باشد، اما معلولش که وجوب غیره است مطلق باشد. سنخیت بین علت و معلول و مقدمه و ذی المقدمه به عنوان این که کانه یکی علت برای دیگری است اقتضاء می کند از حیث اطلاق و اشتراط یکسان باشد. وجوب نفسی اگر مشروط به شرطی باشد قهرا معلول او و آن چه که از او مترشح شده یعنی وجوب غیره نیز باید مشروط باشد. این خاصیت دو چیزی است که سنخ رابطه آنها سنخ رابطه علت و معلول است. لذا این اشکال به شیخ انصاری وارد است.

پس این که شیخ انصاری می فرمایند وجوب شیء همواره مشروط به قصد توصل به ذی المقدمه است قابل قبول نیست زیرا خلاف بداهت عقل است و معلول نمی تواند از علت تخلف کند امکان ندارد علت مطلق باشد ولی معلول مشروط باشد. لذا این اشکال نیز به شیخ انصاری طبق احتمال اول وارد است.

نهی از طمع

امام کاظم(ع) در مقام موعظه و نصیحت به هشام فرمودند:

إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ، وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ؛ فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ لِّلذُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ، وَ اخْتِلَاقُ الْمُرَوَّاتِ، وَ تَدْنِيسُ الْعَرِضِ، وَ الذَّهَابُ بِالْعِلْمِ

از طمع بپرهیزید و بر شما است که از آن چه که در اختیار دیگران است خودتان را مایوس کنید یعنی چشمتان به چیزی که در دست مردم است نباشد. از این که همسایه چه دارد این که دوست و برادر من چه دارد خودتا را مایوس کنید.

ما یک طمع ممدوح داریم، این که کسی طمع کند به علم و فضائل و مناقب این خوب است. مثل این که بگوید ای کاش من هم مانند برادرم دلم رقیق بود، ای کاش من نیز اهل مهربانی بودم ای کاش من هم اهل گذشت بودم. طمع به علم و فضائل و اخلاق حسن و ممدوح است. اما طمع به امور دنیوی اعم از موقعیت و جاه و مال و نعمت های دیگر آثار بسیار بدی دارد غیر از آن اضطراب و نگرانی اصلا مسیر زندگی انسان را به هم می ریزد. قانع بودن آثار زیادی دارد.

امام می فرماید: طمع از مخلوقات را در خود بمیران زیرا طمع کلید ذلت است. وقتی که انسان به یک مالی و چیزی طمع می کند برای رسیدن به آن خودش را خوار و ذلیل می کند. طمع کلید ذلت است و عقل انسان را از بین می برد و جایجا می کند و مروت و جوان مردی انسان را از بین می برد و عرض و آبرو را از بین می برد.

امام چند اثر برای طمع ذکر کردند: ۱. مفتاح للذل ۲. اختلاس العقل ۳. اختلاق المروات ۴. تدنیس العرض ۵. ذهاب بالعلم. زائل کننده عقل، علم، عزت، مروت، عرض؛ طمع این ها از بین می برد حال آیا انسان فهیم و عاقل با چیزی مانوس می شود که این ثمره ها را از انسان بگیرد و آن خسارت ها را به انسان بزند. واقعا کسی طمع را در خود بمیراند با حفظ این امور زندگی آرام و با نشاطی را دارد.

خداوند انشاء الله توفیق قطع طمع در زندگی را به ما بدهد.

«الحمد لله رب العالمین»